

«فرایند خواندن و نوشتن»

دائرة المعارف زبان کمبریج (۱۹۹۴) فصل ۳۴

نوشته: دیوید کریستال

ترجمه و نگارش: دکتر سید اکبر میرحسینی ■

استاد گروه زبان دانشگاه تربیت مدرس □ □

چکیده

خواندن و نوشتن دو مهارت به یکدیگر وابسته است. البته احتمال اینکه کسی نتواند بخواند ولی بتواند بنویسد بسیار کم یا غیر ممکن می‌نماید. اما افراد زیادی توانایی خواندن دارند؛ ولی نمی‌توانند بنویسند. به هر حال، مهارت نوشتن به خواندن بیشتر وابستگی دارد تا خواندن به نوشتن. با وجود این، بهتر است هر کدام را جداگانه بررسی و مطالعه و سپس نسبت به ارتباط آنها قضاوت کرد.

خواندن

پیش از شروع به توضیح دربارهٔ زبان نوشتاری، ممکن است مطلوبتر به نظر آید که شرحی از نظام بینایی و جسمانی انسان ارائه شود. به هر حال، این عمل در بحثهای زبان‌شناختی خواندن و نوشتن صورت نمی‌گیرد چون در حال حاضر علم و دانش زیادی دربارهٔ آن وجود ندارد. بررسی و مطالعه آنچه هنگام دریافت و فرایند زبان از طریق چشم صورت می‌گیرد، بسیار جدید است، در حالی که دربارهٔ اعمال پردازشی لازم و محتمل مطالبی وجود دارد، رابطهٔ تشریحی عصبی این فرایندها مبهم است. علاوه بر آن، مطالب اصولی چندانی را نمی‌توان بیان کرد؛ چون به نظر می‌رسد ساختار بیولوژیکی چشم و دست برای زبان نوشتاری با اعضای گفتاری زبان شفاهی سازگاری چندانی ندارد (گرچه با توجه به پیشرفتهای نسبتاً جدید این موضوع چندان بعید و تعجب‌آور نیست). در نتیجه، حجم عظیمی از تحقیقات را روانشناسانی انجام می‌دهند که توجه کمتری به ساختار و نقش چشمها دارند و بیشتر به الگوها و شیوه‌های عمیق‌تری می‌اندیشند که مغز هنگام پردازش زبان نوشتاری انجام می‌دهد.



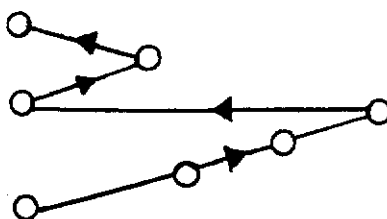
حرکات چشم

یک موضوع فیزیولوژیکی توجه زیادی به خود جلب کرده، و آن ماهیت حرکات چشم است. این حرکات با استفاده از فنون مختلفی قابل ضبط و ثبت است، مانند وصل کردن یک آئینه به لنز داخل قرنیه که عکسبرداری از نور منعکس شده از آئینه را ممکن می‌سازد. محققان با استفاده از چنین روشهایی نشان داده‌اند که چشمها با هم کار کرده، هنگام جستجوی یک شیئی با یک سری حرکات پرشی به نام جهش حرکت می‌کنند. میان هر حرکت، یک دوره آرامش نسبی وجود دارد، که آن را ایست (مکث) می‌نامند. چشمها طی خواندن، خطوط را به آرامی و مستقیم دنبال نمی‌کنند، بلکه با یک سری جهش و ایست جلو می‌روند. معمولاً ۳ تا ۴ ایست در ثانیه انجام می‌گیرد؛ اگرچه میزان و مدت آنها می‌تواند با محتوای مطلب خواندنی تغییر کند و تنوع بین زبانی نیز در آن مؤثر است.

آنچه در طول ایست صورت می‌گیرد، اهمیت زیادی در مطالعه و بررسی فرایند خواندن دارد. سلولهای عصبی تبدیل کننده نور به حرکات الکتریکی، داخل شبکیه و در عقب چشم قرار دارد. منطقه مرکزی شبکیه، یعنی محلی که سلولهای حساس و گیرنده تجمع زیادی دارند، به نقطه کور مشهور است. این نقطه با وسعتی حدود ۲ درجه بینایی دقیق‌ترین و بهترین جزئیات را همچون موارد لازم برای شناسایی اشکال گرافیکی ارائه می‌دهد. هرچه محرک از این نقطه دورتر شود، قدرت تشخیص کمتر می‌گردد. این نقطه در منطقه کور قرار دارد، که بنوبه خود در محدوده بینایی است. این منطقه کمتر در عمل خواندن درگیر می‌شود؛ ولی برای تشخیص الگوهای بینایی بزرگتر بسیار مفید است.

دامنه ادراک

در هر ایست بینایی، چه مقدار مطالب زبانی قابل درک است؟ بیشتر اطلاعات مربوط به دامنه ادراک بینایی با به کارگیری یک دستگاه تصویر افکن (پروژکتور) حاصل شده است: یک سری حروف یا کلمات با سرعت به آزمودنیها نشان داده، و سپس میزان یادآوری آنها آزمایش می‌شود. در یک نمایش ثانیه‌ای معمولاً یادآوری ۳ تا ۴ حرف مجزاً یا ۲ تا ۴ واژه کوتاه امکانپذیر است. چندین عامل بر عملکرد آزمودنیها تأثیر دارد، مانند فاصله محرکها از چشم یا ارتباط زبان شناختی حروف و کلمات. به هر حال، این دیدگاه آنچه را که در عمل هنگام خواندن صورت می‌گیرد، شامل تعداد ایست (مکث) در ثانیه و عدم نیاز به بیان مطالب دیده شده، را منعکس نمی‌کند. به همین دلیل چندین روش دیگر برای مطالعه دامنه ادراک صورت گرفته است. یکی از این روشهای پیچیده مستلزم استفاده از تکنولوژی کامپیوتر است (ریزو مک‌کانکی ۱۹۷۷). یک دستگاه کنترل حرکات چشم آن را با نور غیر قابل رؤیت مادون قرمز روشن، و میزان نور منعکس شده به وسیله تمستهای خاصی از سطح چشم را اندازه‌گیری کرد. سپس یک کامپیوتر را به این وسیله متصل، و ترتیب حرکات چشم را برای خواندن جمله *The vehicle almost flattened a pedestrian* عکسبرداری کردند، که تصویر زیر به دست آمد.



در این تصویر ایستگاهها با دایره نشان داده شده، و ترتیب حرکات با علامت \rightarrow اطلاعات مربوط به مدت هر ایستگاه داده نشده است. حرکت ایستگاهها در جمله‌ها تقریباً صاف بوده، بیشترین وقت را خواننده در ابتدای جمله صرف می‌کند. باید توجه داشت که کلمه a (و احتمالاً The) نیاز به ایستگاه ندارد؛ ولی به اولین قسمت جمله سه بار نگاه می‌شود. تأثیر این کار به توضیحات پیچیده‌ای احتیاج دارد که در آن مشخصه‌های فیزیکی متن (مانند طول کلمات) با خصوصیات معنایی آنها تعامل برقرار می‌کند. ضمناً این دستگاه برای بررسی ۶۰ موضع چشم در ثانیه برنامه‌ریزی و فیلمی از مکان نگاهها و مدت هر حرکت یا ایستگاه تهیه شد. متن خواندنی را روی صفحه‌ای قرار دادند که تحت کنترل کامپیوتر بود، و بدین ترتیب محققان توانستند طی هر حرکت چشم در نمایش و ارائه مطالب، تغییراتی ایجاد کنند.

در یکی از آزمایشها، متنی را با جایگزین کردن علامت x به جای حروف آن تغییر دادند. وقتی آزمودنیها به آن نگاه می‌کردند، کامپیوتر در محل تمرکز نگاه آنها به جای x حروف اصلی متن را قرار می‌داد. این حالت برای هر ایستگاه «روزنه‌ای» از متن اصلی در چشم آزمودنی ایجاد می‌کرد. با حرکت چشم، دریچه قبلی با x جایگزین می‌شد، و سپس دریچه جدیدی به وجود می‌آمد. اندازه دریچه در کنترل محققان بود و در جدول زیر هر دریچه شامل ۱۷ حرف است. آزمودنیها برای خواندن در این شرایط هیچ مشکلی نداشتند؛ مگر آنکه دریچه خیلی کوچک می‌شد.

با استفاده از دریچه‌هایی به اندازه‌های مختلف و تحریف متن به شیوه‌های گوناگون، نتیجه‌گیریهای متفاوتی درباره‌ی دامنه ادراک ممکن شد. کوچک کردن اندازه دریچه سرعت خواندن را کاهش می‌داد، ولی بر قدرت درک مطلب تأثیری نداشت (حتی اگر تمامی آنچه را خواننده می‌دید شامل نه حرف یعنی کمی بیش از یک کلمه در هر بار می‌شد). این تحقیق نشان داد که آزمودنیها بیش از ۱۰ یا ۱۱ حرف را از هر طرف مرکز دامنه دید بیشتر نمی‌بینند. اگرچه اطلاعات مربوط به طول لغت و شکل کلی آن کمی بعد حاصل می‌شد، یک تحقیق دیگر، که پس از آن صورت گرفت، نشان داد که این مناطق در دو طرف مرکز دید متقارن نبودند: طرف چپ منطقه مورد استفاده در طی ایستگاه محدود به چهار حرف می‌شد.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که وقتی متنی با حروف متوسط در فاصله ۳۰ سانتی‌متری قرار گیرد، معمولاً خواننده بیش از دو یا سه کلمه کوتاه (در حدود ۱۰ حرف) را در هر ایستگاه نمی‌بیند. واحدهای بزرگتر نمی‌توانند به طور کامل و در یک زمان دیده شود.



دریچه‌های ایست

یک سطر از متن با چهار ایست پی در پی با استفاده از فنون رایزو مک‌کونکی. دامنه هر دریچه ۱۷ حرف است یعنی هشت حرف در طرف چپ، هشت حرف در طرف راست با نقطه مشخص شده است.

تعداد ایست	متن
1	Xsoothoigy means Per xxxxxxxx xxxxxxxx xxxx xxxx xxxxxxx Xxxx xx x
2	Xxxxxxxxxxxxxx Personality diaxxxxx xxxx xxxx xxxxxxx Xxxx xx x
3	Xxxxxxxxxxxxxx xxxxxxxxxx xiagnosis. from hanz xxxxxxx Xxxx xx x
4	Xxxxxxxxxxxxxx xxxxxxxxxx xxxxxxxxxx xxam hand writing Xxxx xx x

نظریه‌هایی درباره شیوه خواندن

طی خواندن، بعد از هر ایست، الگوی بینایی و خصوصیات نگارشی کلمات به شبکه منتقل شده، از طریق عصب بینایی برای تفسیر مفهوم آن به مغز انتقال می‌یابد. مراحل لازم در این فرایند کاملاً مشخص نیست و برای توضیح آنچه در خواندن اتفاق می‌افتد نظریه‌های مختلفی ارائه شده است. یکی از این دلایل آن است که در زمینه خواندن بعدی مطالب ضد و نقیض است که به دست آوردن اطلاعات دقیق در مورد آنچه هنگام خواندن به وقوع می‌پیوندد، بینهایت مشکل است. در واقع، به نظر نمی‌رسد که بجز حرکات چشم، کار زیادی صورت پذیرد و این موارد هم شیوه دریافت معنی را از علایم نگارش توضیح نمی‌دهد. به همین دلیل، اگر افراد بعد از خواندن مورد آزمایش قرار گیرند، ممکن است نکاتی درباره آنچه خوانده‌اند، ولی نه شیوه خواندن آن، به دست آید. شرایط تجربی نیز قانع کننده نیستند. چون خواننده را مجبور به انجام کارهای غیرعادی و مصنوعی می‌کند. بررسی و تحلیل خواندن در معلولین نیز نتایجی را به دست می‌دهد که قابل استفاده و تعمیم به افراد سالم نیست.

با توجه به مشکلات موجود به نظر نمی‌رسد که تحقیق در زمینه خواندن بتواند امیدوار کننده یا جالب باشد. با وجود این، زمینه‌ای است که به خاطر پیچیدگی و یافتن راه حلی برای مشکل زبان آموزان، محققان زیادی را به خود جلب کرده است، بخصوص که تعداد زیادی از کودکان دچار مشکل خواندن هستند و عده کثیری نیز هرگز این مهارت را بخوبی کسب نمی‌کنند. از این رو در بعضی از کشورها حدود ۱۰ تا ۲۰ درصد و در بعضی دیگر تا ۶۰ درصد مردم عملاً بی‌سواد هستند. یعنی خوب



نمی‌خوانند و درک مطلب آنها ضعیف است و همین موضوع نیاز به تحقیقهای دقیق و عاجل در زمینه خواندن را ضروری می‌سازد.

«خواندن» صرفاً به معنی «بلندخوانی» نیست که بتواند با یک دستگاه ضبط صوت صورت پذیرد و مفهوم مطالب ارائه شده را نداند. «خواندن» اساساً مستلزم درک مفاهیم نوشته شده است و به خاطر درک معنی و مفهوم انجام می‌گیرد. نکته مهم رابطه میان کلمات و معناشناسی است که باید هر نظریه مربوط به خواندن آن را توضیح دهد.

خواندن از طریق گوش یا چشم؟

تقریباً تمام مردم با نوعی مشکل و تلاش برای خواندن روبرو شده یا می‌شوند، و مطمئناً هر کودکی هنگام خواندن و یادگیری این مهارت متحمل آن می‌گردد. مشخصه اصلی چنین عملی به صدا درآوردن کلمات و حروف است. به نظر می‌رسد خواندن زمانی صورت می‌گیرد که علایم (نوشتاری) شنیده شوند و آن را خواندن با گوش نامند. بنابراین، یکی از نظریه‌های خواندن می‌تواند ادعا کند که مرحله آوایی یا آواشناختی، مشخصه اصلی این فرایند است و آن را نظریه «عامل یا واسطه آوایی» گویند. این نظریه به این مفهوم است که خواندن یک فرایند خطی یا سریالی بوده که اول حرف به حرف صورت گرفته و بتدریج واحدهای بزرگتری شکل می‌گیرد.

دیدگاه دیگری مدعی است که رابطه مستقیمی میان نوشته‌ها و معناشناسی وجود دارد و واسطه آواشناختی لازم نمی‌نماید (اگرچه هنگام بلندخوانی مورد استفاده است)، کلمات به عنوان یک واحد یا کل خوانده می‌شوند بدون آنکه به ترتیب خطی حروف تجزیه و به صدا درآورده شوند که آن را خواندن با چشم نامند. خوانندگان از دامنه دید خود برای هدایت چشم به قسمت‌های اطلاعاتی صفحه استفاده می‌کنند. دانش زبانی و تجربه کلی آنها به شناخت حروف یا کلمات مهم و حساس متن کمک می‌کند. این کار مقدماتی به آنان در مورد شیوه خواندن متن کمک کرده و آنها از دانش قبلی خود برای «حس» قسمت‌های دیگر متن استفاده و فاصله معنایی را پر می‌کنند. از این نظر، متن مانند مسأله‌ای است که با استفاده از فرضیه‌ای مربوط به معنی و ساختار باید حل شود.

بحثهای موافق و مخالف با این دیدگاهها، پیچیده و چند بعدی است و از نتایج حاصل از تعدادی تحقیق در جنبه‌های مختلف خواندن به دست آمده است که بعضی از نکات مهم آن به طور خلاصه در زیر مشاهده می‌شود.

موارد مؤثر در خواندن با گوش

۱ - هماهنگ کردن نوشتار (نویسه) با آوا، فرایندی طبیعی است که هنگام اولین مراحل یادگیری خواندن، اجتناب ناپذیر است.



۲- شناخت حروف بسیار سریع و در حدود ۱۰ تا ۲۰ دهم ثانیه برای هر حرف است که برای سرعت متوسط خواندن (حدود ۲۵۰ کلمه در دقیقه) کافی می‌باشد. این سرعت در آرام‌خوانی و بلندخوانی (که به خاطر بیان حروف تا حدی کندتر است) یکسان بوده و با معیارهای گفتار عادی و خودبخودی نزدیک است.

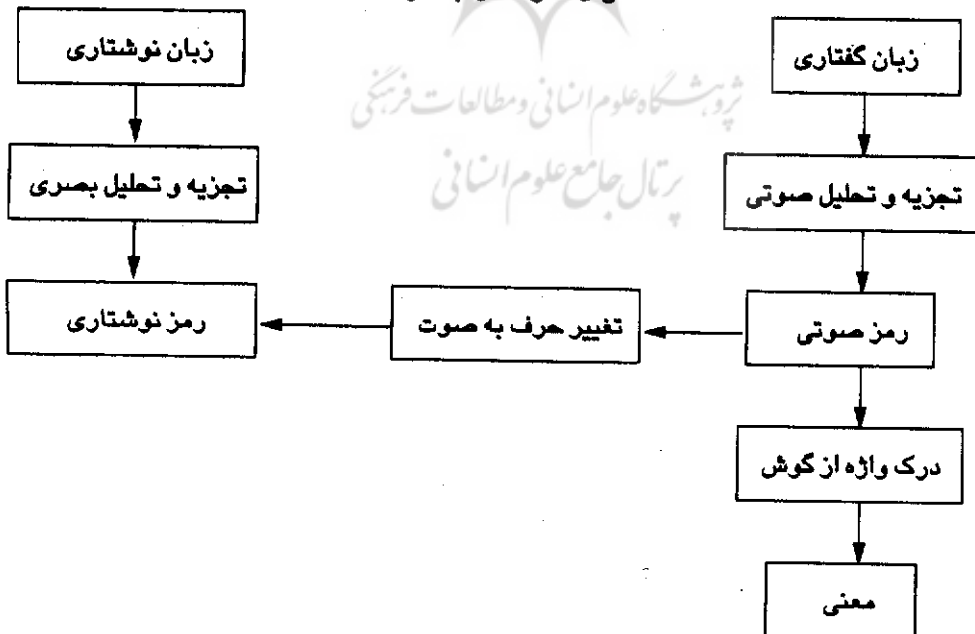
۳- مطالعات آماری بسامد لغات نشان می‌دهد که بیشتر کلمات یک متن از بسامد (تکرار) پایین برخوردار هستند و بعضی از آنها فقط یکبار در هر متن استفاده می‌شود و بعضی دیگر برای خواننده کاملاً تازه است. بنابراین، خواننده در این نوع متنها با زمینه‌های آشنا و مورد نظر ناچیزی روبرو شده و مجبور است آنها را از نظر آوایی بخواند. تجربه نشان داده است که لغات طولانی به آوا یا (معمولاً) هجا تقسیم و آدا می‌شوند.

۴- وقتی مردم متون مشکل را می‌خوانند، اغلب لبهای خود را تکان می‌دهند. گویی که آواها به درک مطلب کمک می‌کند. امکان دارد حرکات آوایی غیر قابل مشاهده‌ای نیز وجود داشته باشد.

۵- درک نظریه خواندن با چشم با توجه به تنوع متون و نگارش آنها مشکل است. با وجود این، مردم انواع مختلف خط و متون را حتی در شرایط تجربی و تحقیقی می‌خوانند.

۶- خواندن با چشم یک فرایند پیچیده است که هر کلمه‌ای در مغز نمایش حرفی منحصر به فرد و جریان یادآوری خاص خود را دارد که ممکن است این توضیح برای آن کافی نباشد (و برای اطلاع بیشتر باید به کتابهای مختلف در این زمینه مراجعه کرد).

الگوی خواندن با گوش



در الگوی خواندن با گوش مشاهده می‌شود که فرایند تجزیه و تحلیل بینایی حروف را شناسایی کرده، آنها را با نویسه (رمز نوشتاری) مربوط به خود هماهنگ می‌سازد. سپس آنها را به رمز صوتی تبدیل، (تغییر حرف به صورت) و در همان زمان این فرایند با نظام پردازشی لازم برای بیان، ارتباط برقرار می‌کند. آن وقت، الگوهای گفتاری به عنوان کلمات درک، و از نظر معنایی تفسیر و تعبیر می‌شود.

موارد مؤثر در خواندن با چشم

۱- افراد ماهر در خواندن با هم آوایی مانند two و too سردرگم و گیج نمی‌شوند، چون آواشناسی در این موارد نمی‌تواند کمک کند. علاوه بر این، در کلماتی چون tear هیچ راهی برای مشخص کردن تلفظ آن (t3ə یا tiə) وجود ندارد تا فرد مفهوم آن را درک کند.

۲- در یک نوع ناهنجاری خواندن (پیش‌خوانی آوایی) افراد توانایی انتقال یا تبدیل حروف به صدا را از دست می‌دهند، و نمی‌توانند حتی کلمات ساده‌ای چون pob را تلفظ کنند. ولی می‌توانند کلمات صحیح و مشکلتر را بخوانند که نشان می‌دهد نوعی ارتباط بین نویسه و معنی باید وجود داشته باشد.

۳- نظریه خواندن با گوش توضیح نمی‌دهد که چگونه بعضی از مردم می‌توانند با سرعت بسیار زیادی و حتی بیش از ۵۰۰ کلمه در دقیقه بخوانند. اگرچه چشم می‌تواند در هر لحظه یا زمان تعداد معدودی از حروف را ببیند ولی سریع خوانی با نظریه خواندن با چشم سازگاری بیشتری دارد، چون صرفاً مستلزم افزایش سرعت و تشخیص کلمات هنگام خواندن است.

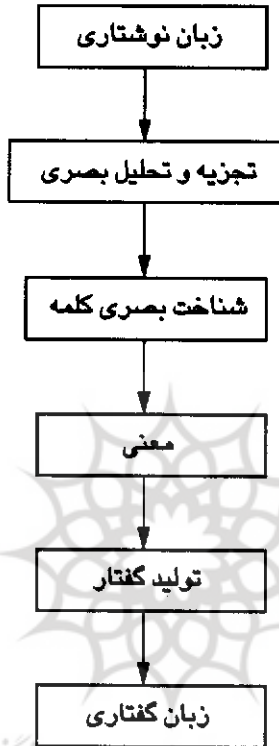
۴- در تجربیات و آزمایشها مشخص شده است که افراد در مشاهده‌های کوتاه، تمام کلمات را سریعتر از حروف مجزا می‌بینند، مثلاً، اگر مجموعه IBG, I, A, BIG, BAG و امثال آن را به آزمودنیها نشان دهند و از آنها سؤال شود که آیا A یا I را دیده‌اند، آنها خواهند گفت که کلمات را بهتر دیده و بیاد می‌آورند. این موضوع را تأثیر "برتری کلمه" گویند.

۵- این حقیقت که ممکن است صداهای مختلف یکسان نوشته شود و همچنین حروف متفاوت دارای یک تلفظ باشد، دیدگاه آوایی را پیچیده و مبهم می‌سازد. بعضی از قوانین رسم‌الخط با آواشناسی هیچگونه ارتباط یا سازگاری ندارد. مثلاً - SKT در گفتار انگلیسی قابل قبول است؛ ولی در نگارش عادی به کار برده نمی‌شود.

۶- به دلیل چندین اثر یا نتیجه مشاهده شده در خواندن باید نوعی پردازش سطح بالا وجود داشته باشد. تجربه و آزمایش نشان داده که تشخیص حروف در کلمات واقعی آسانتر از کلمات بی‌معنی است. هنگام خواندن متن، اشتباهات هجایی و رسم‌الخط، قابل تشخیص نیست و همین موضوع یکی از مشکلات اساسی نمونه خوانهای متون مختلف است. اشتباهات افراد ماهری که بلند می‌خوانند از نظر نحوی یا معنایی صحیح است و اشتباهات آوایی آنها بسیار محدود می‌باشد.



الگوی خواندن با چشم



در الگوی خواندن با چشم مشاهده می‌شود که فرایند تجزیه و تحلیل بصری (بینایی) حروف را شناسایی کرده و آنها را با نویسه (رمز نوشتاری) خود مربوط می‌سازد. الگوهای بصری حاصل به عنوان کلمه شناخته شده و مفهوم لازم را بخود می‌گیرد. رمز معنایی موجود در مغز اگر لازم باشد (در بلند خوانی) می‌تواند برای فعال کردن ترتیب آوایی و هماهنگی وقایع استفاده شود.

تلفیق و سازگاری نظریه‌ها

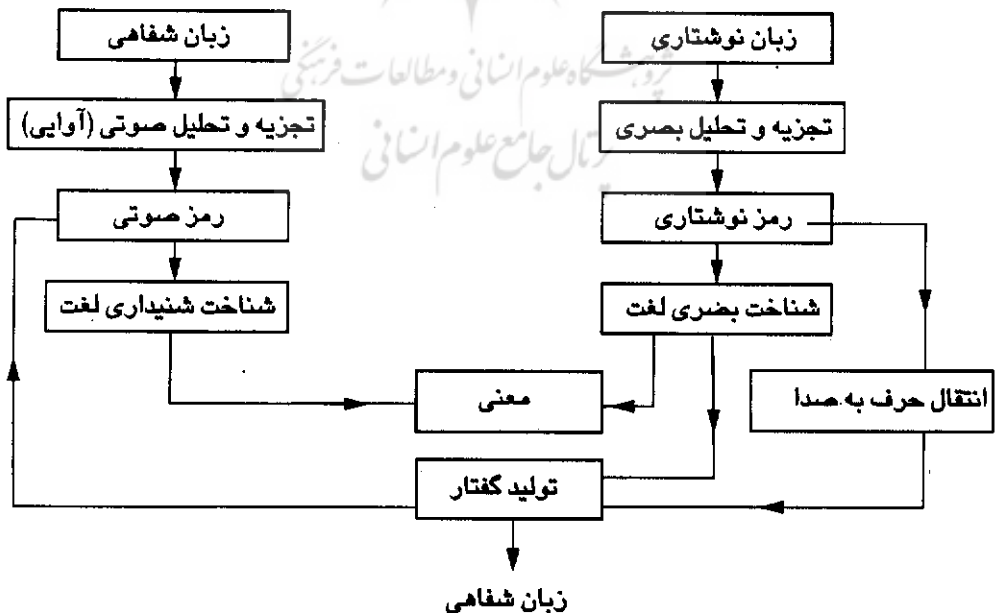
هیچیک از دیدگاه‌های فوق تمام جنبه‌های خواندن را توضیح نمی‌دهد و شاید افراد از هر دو راهبرد در مراحل مختلف یادگیری و رفع مشکلات خواندن استفاده می‌کنند. دیدگاه خواندن با گوش (که گاهی آن را نظریه "فنیقی"، یعنی استفاده از اطلاعات موجود در متن، نامند چون بیشترین تأکید بر حروف اصلی سازنده کلمه می‌باشد) در مراحل اولیه بسیار مهم است و احتمالاً بعد از چندین بار دیدن کلمه رابطه نوشتار با معنی به وجود می‌آید. ولی دیدگاه خواندن با چشم (که آنرا نظریه "چینی" یا استفاده از معلومات قبلی نامند چون تمامی کلمه به صورت یک واحد مورد نظر است) برای توضیح آنچه در

فصیح خوانی بزرگسالان اتفاق می‌افتد، لازم است.

لازم به یادآوری است که بعضی از بحثها و نکات مربوط به این مسأله که به ذهن خطور می‌کند، هیچیک از نظریه‌های فوق را کاملاً تایید نمی‌کند. مثلاً، بحث شده است که مشاهده ناشنویان مادرزادی که خواندن را می‌آموزند نظریهٔ «خواندن با چشم» را تأیید می‌کند چون در این حالت واسطهٔ آواشناختی وجود ندارد. به هر حال، این واقعیت که چنین افرادی مشکلات بسیار زیادی در یادگیری خواندن دارند، می‌تواند اهمیت واسطهٔ آواشناختی را نشان دهد. همینطور، وجود الفبای چینی و ژاپنی این نظریه را تایید می‌کند که مرحلهٔ آواشناختی ضروری نیست؛ ولی شواهد آن مبهم است. یادگیری نظامهای حرفی (رمزی) بسیار مشکل به نظر می‌رسد و افراد معدودی توانسته‌اند حدود ۴۰۰۰ از ۵۰۰۰۰ علامت را یاد بگیرند. از طرف دیگر، دربارهٔ ترتیب سختی و آسانی حروف و یادگیری علایم زبانهای چینی و ژاپنی و میزان تبصر متخصّصان اطلاع کافی در دست نیست.

مانند تمام نظریه‌های دیگر، عوامل مؤثر در دیدگاههای فوق نیاز به توضیح و ارائهٔ نتایج تحقیقات تجربی دارد. در نتیجه، چندین الگوی تلفیقی طرح شده است که مشخصه‌های اصلی هر دو نظریه را باهم ترکیب می‌کند. بعضی از این الگوها بسیار پیچیده است و دارای اجزا و شیوه‌های ترکیبی متفاوتی هستند که غیرقابل انتظار نمی‌باشد. علیرغم علایم بصری واضح در نوشتار، یادگیری خواندن، فرایندی بسیار پیچیده است که فقط یک نظریهٔ کامل و جامع می‌تواند آن را توضیح دهد.

الگوی ترکیبی





الگوی ترکیبی بعضی از نتایج تحقیقات مختلف را باهم تلفیق می‌کند و براساس دیدگاه جان مورتن^۱، روانشناس انگلیسی، تعدادی از خصوصیات جزئی این الگو (بخصوص در مورد حاصل کار) را نادیده می‌گیرد و از چندین اصطلاح شناخته شده در قسمت شناخت لغت و تولید استفاده نمی‌کند که برای اطلاع بیشتر می‌توان از کتابهای تخصصی و دایرةالمعارفها استفاده کرد.

نوشتن

مشخص کردن آنچه هنگام نوشتن به وقوع می‌پیوندد، بسیار مشکل است. در این راستا تحقیقات قانع‌کننده معدودی انجام شده است. مشاهده دست نوشته‌ها نیز اطلاعات چندانی به دست نمی‌دهد، چون مراحل بازنویسی را روشن نمی‌کند، مشاهده مستقیم افرادی که مشغول نوشتن هستند نشان نمی‌دهد که چه در ذهن آنها می‌گذرد. بازنگری و تأمل در کار خود هم نتیجه مطلوبی ندارد، چون وقتی درباره آن فکر می‌کنیم حالت طبیعی آن از بین می‌رود؛ چرا که بیشتر نویسندگان خوب و فصیح از آنچه هنگام نوشتن رخ می‌دهد، بی‌خبر هستند. بنابراین، در اینجا شرح کلی موارد لازم در فرایند نوشتن ارائه می‌شود و دست کم سه عامل اصلی زیر مؤثر است:

۱- در نوشتن باید مرحله‌ای برای طرح وجود داشته باشد که افکار مربوطه سازمان داده شود و فهرستی از مطالب واژگانی / دستوری تهیه گردد. این موضوع، مستلزم تهیه و تنظیم مطالبی است که خواننده برای درک پیام مورد نظر به آن نیاز دارد. در ضمن باید به تأثیر واژگان در متن توجه خاصی مبذول شود.

۲- نویسنده باید از قراردادهای اجتماعی و زبان شناختی مؤثر در زبان نوشتاری اطلاع کافی داشته باشد که عبارت است از: توجه کلی به قابل استفاده و خوانا بودن دست نوشته، حفظ و رعایت یک نظام نوشتاری خاص و پیروی از قوانین مرسوم خطاطی (مانند نوشتن از چپ به راست و امثال آن) و مقررات مخصوص املاء (هجا) و تلفظ.

۳- نویسنده باید از وسیله خاصی برای بیان نظریات خود مانند دستخط، تایپ یا کامپیوتر استفاده کند که مستلزم تواناییهای حرکتی است. در این کار چندین عامل مانند هماهنگی دست و چشم، حالت دست و امثال آن مؤثر است. بیشتر مردم آهسته می‌نویسند یا در استفاده از وسایل و ماشینهای مختلف دچار مشکل (معلولیت) هستند. این موضوع نه تنها باعث صرف وقت بیشتر می‌شود، بلکه دقت و حافظه فرد را نیز تحت تأثیر عوامل جسمانی قرار می‌دهد و ساختار و محتوای زبانی را متأثر می‌سازد و احتمالاً فراموش می‌کند، که چه مطلبی را می‌خواسته بنویسد، هرچند آن را شروع کرده باشد.

به هر حال، سه مورد فوق کامل نبوده و تمام مسائل را بیان نمی‌کند. مثلاً این حقیقت را اذعان نمی‌کند که بیشتر مطالب نوشته شده بازنویسی مطالب قبلی است. هر الگویی باید عمل تجدید نظر را از

اولین مراحل یادداشت برداری، پیش‌نویسی تا آخرین نسخه مورد توجه قرار دهد و این موضوع زمینه بسیار مناسبی برای تحقیق است، که می‌تواند اصلاحات شخصی و خطاهای نوشتاری را مورد بررسی قرار دهد. سؤالهایی چون نویسنده چگونه مطمئن می‌شود که نوشته‌هایش قابل استفاده، خواندنی و مفید است، چگونه متوجه مشکلات خود می‌شود، چگونه خطاهای خود را اصلاح می‌کند، و آیا اصلاحات او مناسب و صحیح است؛ نیاز به تحقیق و یافتن جوابهای قاطع و قانع کننده دارد.

در هر الگوی نگارش این حقیقت باید مد نظر باشد که آنچه را نویسنده هنگام نوشتن می‌بیند شیوه تفکر او را تحت تأثیر قرار می‌دهد، گاهی اظهار نظر نویسنده در مورد آنچه نوشته است مانند "حالا که آن را نوشته‌ام خوب نیست" یا "این آن مطلبی نیست که سعی دارم بگویم" بسیار روشنگر و گویاست، و می‌تواند به اصلاح و تجدید نظر در نگارش کمک کند، چون بعد از نوشتن مطلب مفهوم مشخص می‌شود و قبل از آن وجود خارجی ندارد. ادوارد البی^۲ می‌گوید: "می‌نویسم تا آنچه را می‌اندیشم مشخص کنم." چنین اظهاراتی مطالعه فرایند نوشتن را موضوعی آموزنده می‌سازد و نشان می‌دهد که یک عمل مکانیکی صرف یا بر روی کاغذ آوردن گفتار نیست، بلکه کاوشی است در استفاده از خطوط نوشتاری زبان که می‌توان آن را فرایندی خلاق و اکتشافی نامید.

کارهایی که نویسنده هنگام نوشتن می‌تواند انجام دهد عبارتند از: مکث که به فرد امکان می‌دهد نگاهی گذرا به مطالب نوشته شده افکنده و اشتباهات غیر عمدی را اصلاح کند یا در ذهن خود طرح کلی را تغییر داده تا بعضی از مشکلات موجود در بیان نظریات خویش را، برطرف سازد. علاوه بر آن، حذف بعضی از قسمتهای نوشته شده، جابجایی بعضی از کلمات، عبارات یا جملات، کوتاه یا موزن کردن جملات یا قسمتهایی از متن و در نهایت افزودن یا بسط دادن بعضی از نکات را نیز می‌توان جزو موارد فوق دانست.

املاء یا هجا

خواندن و نوشتن همیشه دو مهارت همگام و هماهنگ بوده‌اند، چون خواندن به معنی درک و تفسیر زبان نوشته شده، و نوشتن یعنی تولید زبان به شیوه‌ای قابل خواندن است. بنابراین، توانایی در خواندن به مفهوم توانایی در نوشتن یا دست کم هجی کردن، تصور می‌شود. کودکان همیشه در خواندن آموزش می‌بینند؛ ولی در زمینه هجی کردن رسماً کاری انجام نمی‌گیرد، چون احساس می‌شود که آن را به طور طبیعی می‌آموزند. دویست سال پیش عکس این موضوع صادق بود، یعنی معلمان هجی کردن را با دقت تدریس می‌کردند و معتقد بودند خواندن خود به خود صورت می‌گیرد.

تحقیقات اخیر در زمینه خطاهای هجی نشان داده است که این موضوع چندان ساده نیست و هیچ ارتباطی میان خواندن و نوشتن وجود ندارد، چون افرادی که می‌توانند متون مختلف را خوب بخوانند الزاماً نویسنده‌های خوبی نیستند. همینطور، ارتباط قاطعی میان خواندن و هجی کردن دیده نمی‌شود،



چون افراد زیادی توانایی خواندن دارند، اما در هجی کردن لغات عاجزند. این موضوع در کودکان و زبان‌آموزان جوان نیز صادق است و دانش زبانی به هجی کردن خودبخودی نمی‌انجامد، و دلیل آن ناتوانی در هجی کردن کلماتی است که می‌خوانند، و همیشه کودکان خواندن را بهتر از نوشتن انجام می‌دهند. علت اصلی این مشکل تفاوت فاحش میان تلفظ و هجی کلمات در زبان انگلیسی و بعضی از زبانهای دیگر مانند فارسی است. در ضمن مهارتهای تولیدی همیشه مشکلتر از مهارتهای دریافتی است. هجی کردن یک فرایند آگاهانه و عمدی است که به ساختار زبانی و حافظه بصری خوب، نیاز دارد؛ تا زبان‌آموز استثناهای بی‌قاعده زبان را بخوبی فرا گیرد و حدس زدن نمی‌تواند مؤثر باشد، چون این عمل به معنی بازنویسی کامل کلمات و استفاده از تمام حروف سازنده آنهاست، تلفظهای مشابه برای هجی‌های متفاوت و برعکس آن همیشه مشکل‌آفرین بوده و می‌باشد.

به هر حال، تفاوت میان خواندن و هجی کردن را بسادگی نمی‌توان توضیح داد، و این دو مهارت مستلزم راهبردهای یادگیری متفاوت هستند. هجی کردن نیاز به یاد آوردن و نوشتن حروف به ترتیب خاص آنها در هر کلمه دارد؛ ولی در خواندن، درک مطلب بدون توجه به اجزای کلمات مورد نظر صورت می‌گیرد.

مشکلات و اشتباهات هجی کردن را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: ۱ - حذف ۲ - اضافه ۳ - جانشینی ۴ - جابجایی (وینگ و بادلی ۱۹۸۰) بیشتر زبان‌آموزان احساس می‌کنند هجی کردن در انگلیسی بسیار بی‌قاعده و غیر قابل پیش‌بینی است. جمله زیر نمونه‌ای از پیچیدگی این موضوع می‌باشد:

Though the rough cough and hiccough plough me through, I ought to cross the lough.

البته مطالعات صورت گرفته، نشان داده است این موارد جزء استثناها بوده و شامل قواعد زبان نمی‌باشد و تعیین دقیق نکات بی‌قاعده زبان بسیار مشکل است، بخصوصی که عقاید متخصصان درباره لهجه‌ها و جنبه‌های مختلف زبان متفاوت است (هاتا و دیگران ۱۹۷۱). این بی‌قاعده‌گیها حاصل موارد زیر می‌باشد:

۱- در دوران انگل و ساکسونها الفبا ۲۷ حرف، ولی صدای آنها شامل ۴۰ واکه بود، که مجبور شدند حروف /i/ و /j/ را از هم متمایز کرده، و حرف w را اضافه کنند؛ اما باز صداهایی را با ترکیب حروف، نشان می‌دادند.

۲- بعد از فتح نورمانها استفاده از خط فرانسوی، هجای کلمات زیادی را عوض کرد و ترکیبهایی چون qu به جای cw، gh به جای h و پیش از e یا i مورد استفاده قرار گرفت.

۳- پیدایش چاپ مشکلات دیگری را اضافه کرد، چون بیشتر چاپخانه‌داران هلندی بودند و ضمن استفاده از هجای زبان خود به جای انگلیسی، گاهی خلاصه کلمات و شکل کوتاه آنها را به کار می‌بردند.

۴- بعد از چاپ، نظام نوشتاری نتوانست با تغییرات آوایی همگام باشد و این موضوع زبان را متأثر

کرد، و هجای کلمات بخصوص در مورد صدادارها (مصوت‌ها) تغییرات زیادی را متحمل شد.

۵- در قرن شانزدهم مردم سعی کردند کلمات را همانند لغات لاتین و یونانی هجی کنند. مثلاً حرف g به کلمه reign و حرف b به کلمه debt اضافه شد.

۶- در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم کلمات عاریه‌ای زیادی از فرانسه، لاتین، یونانی، اسپانیولی، ایتالیایی، پرتغالی و... وارد انگلیسی شد. در نتیجه، نظامی به وجود آمد که ضمن در برداشتن مجموعه‌ای از قواعد متفاوت، مشکلات زیادی را برای زبان‌آموزان به وجود آورد.

در پی جستجو و تلاش برای پیدا کردن راه حلی برای این مشکل، پیشنهادهایی ارائه شده است، تا موارد بی‌قاعده حذف شود. یکی از افرادی که می‌گفت یادگیری زبان انگلیسی مشکل و خواندن آن مصیبتی بزرگ است، جان هارت (۱۵۵۱) بود. ایزاک پیت من (۱۵۲۴) نیز مقاله‌ای چاپ کرد و استفاده از حروف لاتینی را مورد بحث و انتقاد قرار داد. در آمریکا انجمنی برای ساده کردن هجای کلمات تشکیل شد (۱۹۰۶) و به پیروی از آن در انگلستان جامعه دیگری (۱۹۰۸) به وجود آمد. این انجمنها و تلاشهای بعدی گروههای دیگر، نظامهای متفاوتی را پیشنهاد کردند که هنوز به جایی نرسیده است. بعضی از مزایا و معایب این اصلاحات به شرح ذیل است:

مزایا

- ۱- زبان‌آموزان برای یادگیری خواندن وقت و تلاش کمتری صرف خواهند کرد.
- ۲- برای زبان‌آموزانی که مشکل یادگیری دارند بسیار مفید خواهد بود.
- ۳- با کم شدن تعداد حروف در وقت نویسنده، ماشین‌نویس، هزینه، چاپ، کاغذ و امثال آن صرفه‌جویی می‌شود.
- ۴- زبان‌آموزان خارجی آن را راحت‌تر می‌آموزند و استفاده از زبان انگلیسی در دنیا گسترش بیشتری پیدا می‌کند.

معایب

- ۱- میان نگارش قدیم و جدید نوعی تفاوت و فاصله ایجاد می‌شود که تبدیل آنها را به یکدیگر بسیار مشکل خواهد بود؛ بخصوص دوران باستان دچار مشکلاتی جدی خواهد شد و اجرای طرح اصلاح نوشتار در عمل و واقعیت غیر ممکن به نظر می‌رسد.
- ۲- تمام کسانی که هجای قدیمی کلمات را یاد گرفته‌اند میل به تغییر آن نشان نمی‌دهند و حتی دوست ندارند که فرزندان‌شان آن را بیاموزند.
- ۳- هزینه چاپ مجدد آثار مهم و مورد نیاز، غیر قابل پیش‌بینی و بسیار سنگین و خارج از توان مالی کشورها خواهد بود.
- ۴- وجود لهجه‌های متفاوت باعث تنوع در هجای کلمات می‌شود، و امکان یکنواخت ماندن آن غیر ممکن می‌نماید.



۵- در میان اصلاح‌گران مختلف توافق و یکنواختی وجود ندارد و یک شیوه مطلوب و ثابت ارائه نمی‌شود و بحث‌های آنان به نتیجه مثبتی نخواهد رسید.

با توجه به نکات مثبت و منفی اصلاح هجای کلمات، و مشکل فراوانی که بر سر راه این عمل وجود دارد، فعلاً تنها کار ممکن یادگرفتن موارد بی‌قاعده زبان انگلیسی است که آن‌هم با کمی تمرین و معارست در حد نیاز هر فرد برآورده می‌شود و معلمان محترم این رشته طی سالها تدریس فنون و راهبردهایی برای آن یافته‌اند که به زبان آموزان کمک می‌کند و گرچه افرادی چون برناردشا و فولیک ایس و دیگران صحبت‌های زیادی در این مورد کرده‌اند، هنوز هیچ اثری از اصلاح یا تلاش برای اجرای آن دیده نمی‌شود و احتمالاً در آینده نیز نخواهد شد. به هر حال، برای اطلاع بیشتر از جزئیات امر می‌توان به دایرةالمعارف زبان کمبریج (دیوید کریستال ۱۹۹۲) رجوع کرد. امید است این مختصر برای معلمان زبان و زبان آموزان مفید واقع شود.



ژرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی